

بسیار از این کتاب است

دستی او را که برفت آید در گل	چون پیاید در قهای تو افتاد بر گل
آی نگر زیند ریشش این بهار	غایب است آن گلزار و کسبوی گل
در آتشم جودا در زینت کفایت	از مشرب و سیرج به شکم زبوی گل
از کشتنی که دست تیر بر رویم	بگرداهم خوشی که بیان زبوی گل
صایب تلاشی از سب کویان میگویم	
خیمه ترکیت حاصل شبنم زبوی گل	
عیدم به سبب نیم صبرم در دارم	که هم در محرم و هم جای در برت از دارم
عباس لاکوه که در آینه صبر صفت است	که در در این زبان شکوه در دارم
چه غم دارم اگر ازین دو عالم آوی	بچرخ روز فرود آید و دست فرود آوی
نخودم ز جود و کرمیستان میگذارد	عقیق ناقص سلام حق شربت بر بند دارم
بهر جای این بر تو بند از دروغ و من	بهر سلی شوخ چه خیم بر سینه زین
توان من بود یکبار از این بران	عقیق آبراهه بر دلم دروغ دارم
زین دارم شکر نطرات و لای خیمه صایب	
که چو کفر شکانه بر این شمس دارم	

و قنبت

و قنبت که داغی ببل دارم کن دارم	بقر شوم در و لب لب با هم کن دارم
تانی کندم وزن کاش نظر مندا	هر چند شدم شوم با لب لب با هم کن دارم
بپر است شکر نامم در آن کف خربت	چون خاد بر دست و کرم کام کن دارم
که جرف میک کاسه کند خنی عالم	ناروم اگر نم ببل جام کن دارم
از من خبر دوری این راه بر سیر	چندان غم بنم زیت کسب نام کن دارم
شکر بزم از شواران راه غم بنم برق	
صایب به درین دشت بلا نام کن دارم	
دست علی ز ما بر وجه شربت سلیم	از جان بخت خردت کسب سلیم
لادمان با دبان تو گل گرفت سلیم	در زورق جبار سبب کسب سلیم
برق قران سینه کف در سلیم	بپوشدت جبار اقا کسب سلیم
چون قطره بر آبرو مسحر انما سلیم	دو خور و زور در خاطر بر سبب سلیم
در بند کیش است حقیقت سلیم	دی چون جبار نفس جو در سبب سلیم
کینیت از عبادت ما بچکد بجانک	در آب تخم در خمر جاده شربت سلیم
نور از در محفل زین که کنم	نیز از نامش برشته ز نام سلیم
در دم چراغ ز من او فتاده اند	هر کس سده خاد و در شربت سلیم